

است!

این بزرگراه تا اطلاع ثانوی مسدود است!

نقش استعمار در کنترل جریان آزاد اطلاعات



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
تال جامع علوم انسانی

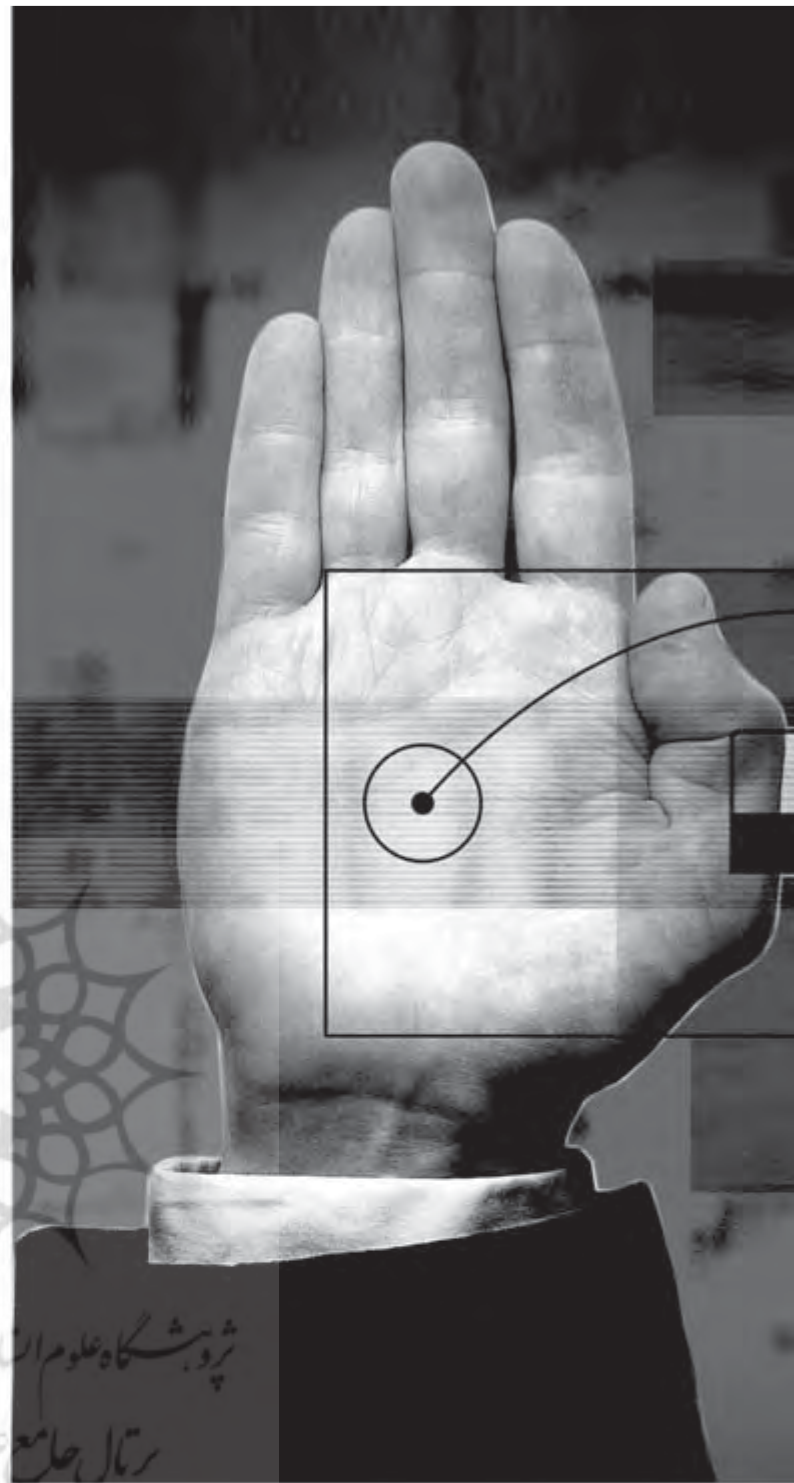
اشاره

جریان آزاد اطلاعات، که از شعارهای اصلی تمدن غرب در عصر کنونی می باشد، دارای آثار مثبت و منفی است. اگر جریان آزاد اطلاعات می تواند به رشد و بالندگی و توسعه جامعه و تکامل انسان منجر شود، همچنین می تواند موجبات تخریب شخصیت و اجتماعات انسانی را فراهم کند؛ لذا اندیشمندان به این سو تمایل دارند تا با استفاده از ابزارها و روش های مختلف، ضمن حفظ دستاوردهای این پدیده نوین و استفاده صحیح از آن، از بروز مفاسد بشری جلوگیری کنند. جریان آزاد اطلاعات همچون شمشیری دو دم است که از یک سو شکاف بین داراها و ندارها را عمیق کرده و از سوی دیگر برای بسیاری از گروه های حاشیه ای فرصتی منحصر به فرد به وجود آورده است تا صدای قبلاً ناشنیده خود را از طریق مجراهای ارتباطی ای همچون اینترنت، به گوش دیگران برساند. شکی نیست که ما هر چه کمتر به گذشته فکر کنیم و بیشتر به آینده بیندیشیم، برای مقابله با چالش های در حال ظهور عصر اطلاعات و نیروهای رقیب آن در سطح ملی و بین المللی، آماده تر خواهیم بود. نوشته حاضر نقش استعمار در کنترل جریان آزاد اطلاعات را مورد بررسی قرار می دهد.



فرهنگی

فائزه اسکندری



این کشورها را گسترش و توسعه دهند. دیگر این که رسانه‌ها و ساختارهای اطلاعاتی آن روز این کشورها را با تأسیس روزنامه، مجله، گسترش صنعت چاپ، تأسیس مدارس و دانشگاه‌ها به دست گرفتند و در جهت ایجاد شرایط رسانه‌ای به شیوه خود اقدام کردند.

یک قسمت دیگر از استعمار کهن که به قرون اخیر باز می‌گردد، مربوط به این مسئله می‌شود که مهاجمان تلاش می‌کنند تا ساختارهای فرهنگی کشورهای زیر سلطه و استعمار را تحت تأثیر قرار بدهند. در اواخر قرن ۱۸ میلادی وقتی ناپلئون بناپارت مصر را به تصرف خود در می‌آورد، به انتشار دو روزنامه در مصر دست می‌زند و بعد به سراغ زیرساخت‌های فرهنگی اهالی این کشور می‌رود.

نیمه دوم قرن ۱۹ از جنبه گسترش رسانه‌ای اهمیت زیادی دارد. در این سال‌ها فن‌آوری‌ها و ارتباطات بزرگ تشکیل می‌شود. با گسترش تلگراف و تلفن و عکاسی؛ خبرگزاری‌های دنیا تشکیل شده و گسترش پیدا می‌کنند. این استعمار کهن تا پایان جنگ دوم جهانی ادامه می‌یابد، پس از چند دهه وقتی کشورهای تحت سلطه و استعمار استقلال خود را به دست می‌آورند، این مسئله از طرف کشورهای استعمارگر مطرح می‌شود که وضع فرهنگی مستعمره‌های سابق چگونه شود. از این زمان به بعد است که استعمار نو آغاز می‌شود.

با بالا رفتن سطح دانش عمومی اقشار مختلف جامعه، رسانه‌های جدید شکل می‌گیرد. از حدود دهه ۶۰ و ۷۰ میلادی ایجاد جریان یکسویه اطلاعات در سطح ملی و منطقه‌ای از سوی کشورهای استعمارگر و صاحب قدرت اعمال می‌شود.

با سقوط رژیم شوروی سابق و اقمار آن، مسئله تأکید بر امور رسانه‌ای و فرهنگی شدت بیشتری می‌یابد و پس از پایان جنگ سرد، مسئله اطلاعات، ارتباطات و رسانه‌ها نقش بسیار مهمی را در زمینه فعالیت این دو ابر قدرت ایفا می‌کند. البته شکل اعمال استعمارگری و بازیگری‌های سیاسی در استعمار نو تغییر می‌کند و در چارچوب موضوع‌های قدیمی، مسایل و موضوع‌های تازه‌ای مطرح می‌شود. در استعمار نو از آزادی‌های مدنی و فردی، دموکراسی، مشارکت عمومی، مبارزه با تروریسم، کمک به زیرساخت‌های ملی و این اواخر جهانی شدن و جهانی سازی صحبت می‌شود.

همه افراد کشورهای جهان وارد یک جامعه اطلاعاتی و صنعتی می‌شوند. در این زمان لیبرالیسم به پیروزی رسیده است، اما در نگاه کشورهای استعمارگر این پرسش مطرح می‌شود که به چه شکل این مسئله باید به دیگر کشورها انتقال پیدا کند. این مطلب به وسیله اعمال مسایل فرهنگی و آداب و رسوم و آیین‌های هر منطقه و کشور، شکل ویژه‌ای به خود می‌گیرد. جامعه را از طریق اینترنت و امواج نامرئی نمی‌توان درست کرد، اما می‌توان ساکنان هر منطقه و کشور را با توجه به تأثیرپذیری‌های فرهنگی تغییر داد. مسئله اینجاست که استعمار کهن آثار ملموس داشت، در حالی که استعمار نو از آثار غیر ملموس برخوردار است.^۱

سابقه استعمار در کنترل جریان اطلاعات

استعمار فرانو که طی دو دهه اخیر به وجود آمده است، بیش از همه، زیرساخت‌های اطلاعاتی و رسانه‌ای کشورهای دیگر را هدف قرار داده است.

استعمار کهن از حدود قرن ۱۵ میلادی شروع می‌شود. البته قبل از این زمان هم استعمار به شکل‌های مختلف وجود داشته است، اما این نوع استعمار با اکتشاف قاره آمریکا و افزایش سرعت توسعه علم و دانش آن موقع، شکل می‌گیرد. قبل از انقلاب صنعتی با تسلط اسپانیایی‌ها بر کشورهای امریکای لاتین، آنها به سه اقدام بزرگ در جهت تثبیت جایگاه خود دست می‌زنند. نخست این که مسیحیت اسپانیایی را جایگزین دین بومی کشورهای این منطقه می‌کنند دوم این که آنها تلاش کردند تا استفاده از زبان اسپانیایی در

بوش رئیس جمهور آمریکا در مورد مخالفانش با جنگ عراق گفت: «آنان که با ما نیستند، علیه ما هستند» بهترین عملکرد رسانه خبری، وقتی است که نشان دهد این ضمیر «ما» همیشه به معنی همه مردم کشور است.

پایه ریزی شد. ایالات متحده آمریکا، پس از تصویب این ماده در سازمان ملل متحد، توانست با کمک‌های همکاری‌های

اقتصادی و اجتماعی خود به کشورهای در حال توسعه، بر نقش توسعه‌بخشی ارتباطات در قالب نظم یکپارچه جریان آزاد اطلاعات تأکید بیشتری کند و نیز به گونه‌ای، با گسترش افکار و انگاره‌های مطالعاتی و تحقیقاتی مورد نظر خود در این زمینه، توانست نوعی سلطه بلامعارض در سطح جهانی کسب کند، اما به تدریج، در پی استقلال‌طلبی برخی از کشورهای در حال توسعه، به وضع نامطلوب جریان یکسویه اطلاعات و فاصله روزافزون این کشورها با دیگر ممالک غربی اعتراض شد. در همین زمینه، از ضرورت ایجاد یک «جریان متعادل اطلاعات» در سطح دنیا و به ویژه در کشورهای در حال توسعه سخن به میان آمد.

کشورهای در حال توسعه، برای رهایی از وضعیت حاکم در سطح جهان - که آن را «امپریالیسم خبری» توصیف کرده‌اند - به سیاست‌گذاری در زمینه‌های مربوط به انتقال اطلاعات و توسعه رسانه‌های جمعی روی آوردند. در هر صورت، اگر نظم نوین جهانی اطلاعات و ارتباطات، بر پایه اصول مشترکی میان کشورهای عضو آن استوار باشد و نیز هدف از آن، محو نابرابری و عدم تعادل اطلاعاتی و همچنین محو آثار منفی برخی از شرکت‌های فراملیتی و تمرکززدایی صاحبان قدرت باشد، نظمی قابل قبول و فراگیر است. در غیر این صورت، خود به بی‌نظمی نوینی دامن می‌زند که کشورهای در حال توسعه اولین قربانیان آن خواهند بود.

جریان باز اطلاعات یا استعمار نوین رسانه‌ای؟

بوش رئیس جمهور آمریکا در مورد مخالفانش با جنگ عراق گفت: «آنان که با ما نیستند، علیه ما هستند» بهترین عملکرد رسانه خبری، وقتی است که نشان دهد این ضمیر «ما» همیشه به معنی همه مردم کشور است. تکیه اصلی شهروندان عادی به اطلاعات معتبر و قابل اعتمادی است که رسانه‌های خبری در اختیارشان می‌گذارند. زمانی که رسانه‌های خبری به عمد یا غیر عمد فراموش می‌کنند که این «ما» فقط رهبری و مسئولان نظام است، در چنین حالتی همین ما؛ یعنی همه مردم باید رنج ناشی از پی آمدهای اشتباه یا فریب رسمی رهبری و رسانه‌ها را تحمل کنند.

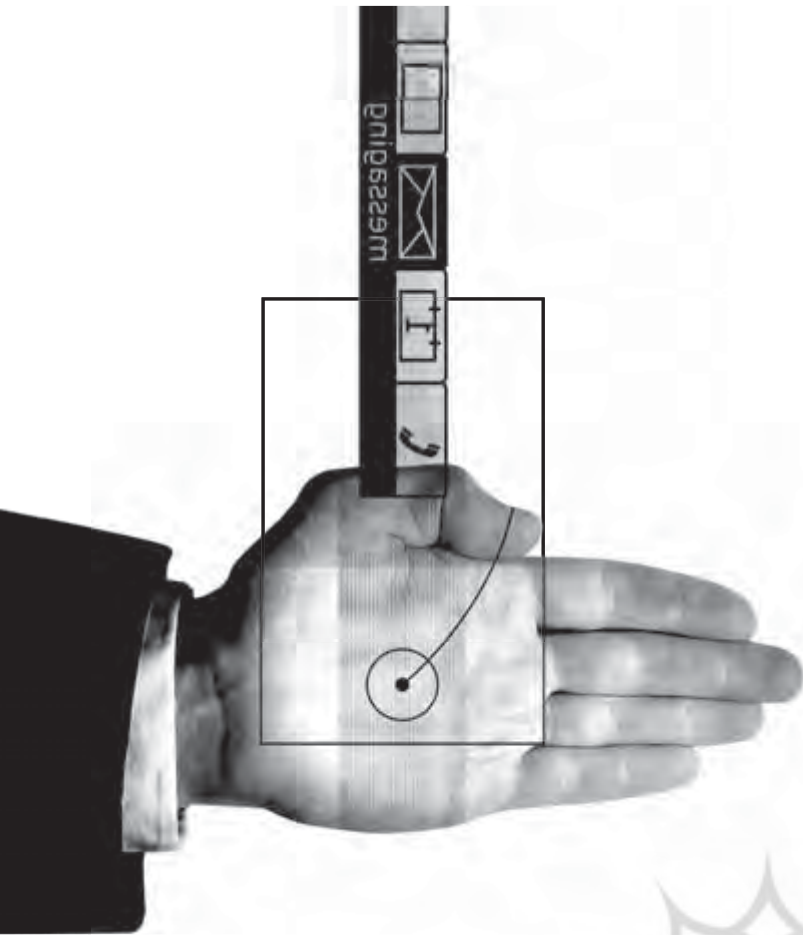
آنچه که در عمل اتفاق افتاده است، جوسازی رسانه‌های استعماری در قلب واقعیت‌ها و وارونه کردن حقیقت در جهت منافع استعمار بوده است. در جنگ عراق، تمامی رسانه‌های غربی با بزرگنمایی خطر سلاح‌های کشتار جمعی عراق و نمایش اسناد و ادعاهای جعلی دولت آمریکا در وجود سلاح‌های نامتعارف در عراق، زمینه را برای استثمار همه جانبه یک ملت مسلمان و چپاول ثروت‌های ملی آن و تخریب فرهنگی‌اش فراهم نمودند. با یک بررسی تاریخی، به روشنی مشاهده می‌شود که مدیریت افکار عمومی از طریق تحریف و مدیریت هدایت شده اطلاعات، چگونه می‌تواند در طول دوره



ماده نوزدهم، نظم نوین اطلاعات و انحصارگرایی جدید

در دوره پس از جنگ جهانی دوم، تفوق سیاست بین‌المللی آمریکا و مخصوصاً نفوذ شدید آن در سازمان ملل متحد باعث شده بود که مسایل مربوط به اطلاعات و ارتباطات در سطح جهان در قالب ایدئولوژی‌ها و الگوهای خاص غربی همچون جریان آزاد اطلاعات مطرح شود. در یکی از گزارش‌های مستند یونسکو درباره بی‌نظمی در حوزه اطلاعات و ارتباطات چنین آمده است: «سیل بی‌امان اطلاعات در برخی از رشته‌ها، مسدود بودن بعضی از مجراهای ارتباطی، بی‌نظمی انتشارات و موانع زبانی از یک سو، ناتوانی ما در حذف پاره‌ای از اطلاعات کهنه و غیرضروری از نظام نگاهداری اطلاعات، از سوی دیگر در وضع کنونی، ما را در برابر موقعیت خطیری قرار داده است؛ زیرا که توازن توزیع اطلاعات را در بین کشورها برهم زده است.»

در چنین وضعیتی، کشورهای غربی از جمله ایالات متحده آمریکا، برای مهار و انتقال اطلاعات در مجرای یکنواخت، پیشنهاد برقراری نظم نوین اطلاعات و ارتباطات را مطرح کردند. از سال ۱۹۴۸ که با زمینه‌سازی قبلی و پشتیبانی مستقیم آمریکا «کنفرانس بین‌المللی سازمان ملل متحد درباره آزادی اطلاعات» در ژنو برگزار شد و اعلامیه جهانی حقوق بشر در مجمع عمومی ملل متحد به تصویب رسید، بر اساس ماده ۱۹ این اعلامیه درباره آزادی اطلاعات، نظم بین‌المللی حاکم بر اطلاعات، و ارتباطات بر مبنای جریان آزاد اطلاعات



ورود آنها به کشورهای شمال، باعث می‌شود نیروهای متخصص کشورهای فقیر به صورت آماده و بدون صرف هزینه، در اختیار بگیرند و همان افراد، با

جنگ رسانه‌ای؛ جنگ بدون خونریزی، جنگ آرام، جنگ نرم و جنگ بهداشتی تلقی می‌شود. جنگی که روی صفحه روزنامه‌ها، از میکروفون رادیوها، در صفحه نمایش تلویزیون‌ها و بر عدسی دوربین‌ها جریان دارد.

استفاده از فناوری‌های پیشرفته کشورهای شمال، به تولیدات علمی و فناورانه بپردازند و قدرت‌های صنعتی را هر روز قویتر کنند. در دو سه دهه گذشته، ما شاهد یک عدم توازن در تولید و مصرف و اشاعه اطلاعات در سطح جهانی بوده‌ایم؛ به طوری که بیشتر این فعالیت‌ها در کشورهای پیشرفته انجام شده و کشورهای جنوب، سهم کمی در این زمینه داشته‌اند. تا جایی که امروز کشورهای شمال، تمام جریان اطلاعات را هدایت می‌کنند و به میل خود، آن را سمت و سو می‌بخشند. کشورهای آمریکا و کانادا، بیشترین اطلاعات علمی و فنی را تولید می‌کنند و بیشترین سود را از این کار می‌برند و دانش تولید شده را از طریق شبکه‌های اطلاع رسانی، به بهایی گران در اختیار همگان قرار می‌دهند.

وجود امکانات پیشرفته آموزشی و پژوهشی در این کشورها، برخورداری از فناوری‌های نوین اطلاعات و ارتباطات و کلیه زیرساخت‌های لازم برای استفاده آنها و سرمایه‌گذاری بسیار زیاد در تولید دانش و انتقال و صدور آن؛ باعث شده که نبض جریان اطلاعات را در دست بگیرند و آن را سمت و سو دهند و برای انتقال اطلاعات به دیگر کشورهای در حال توسعه تصمیم بگیرند که چه نوع اطلاعاتی را و با چه شرایطی منتقل کنند. مسلماً اطلاعاتی که ارزش راهبردی داشته باشد، برای خود حفظ و نوعی انحصارگرایی

زمانی کمتر از دو دهه، فرد یا نظامی را در دو روی کاملاً مقابل هم معرفی کند؛ بدون آن که هیچ صدای اعتراضی بلند شود و هیچ ذهن پرسش‌گری در جستجوی عوامل این تناقضات برآید. «بن باگدیکیان» محقق آمریکایی در این باره چنین می‌نویسد: «در دهه ۱۹۸۰ و بعد از آن، ایالات متحده به بیست و چهار شرکت آمریکایی اجازه داد سلاح‌های کشتار جمعی به صدام بفروشند تا علیه ایران، مهم‌ترین دشمن ایالات متحده در خاورمیانه استفاده کند. صدام از سلاح‌های شیمیایی و گازهای سمی علیه ایرانیان و حتی علیه اقلیت کرد عراق استفاده کرد؛ در حالی که ایالات متحده روی خود را برگزیده بود. این همان صدامی بود که در سال ۲۰۰۰ حاکمی سستمرگ و دژخیمی معرفی شد که ناراضیان حکومتش را شکنجه می‌کند و مرتکب نسل‌کشی علیه اقلیت کرد می‌شود.»^۳

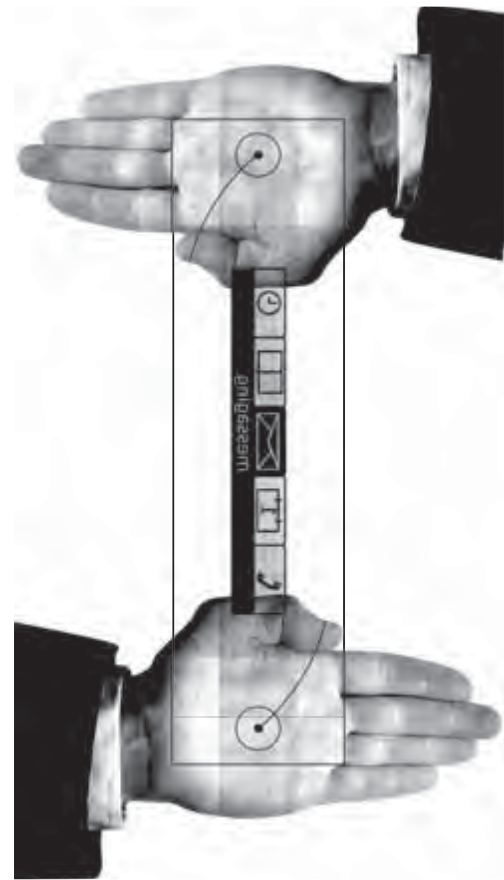
تا اوایل دهه ۱۹۸۰، به استثنای ایالات متحده، اکثر برنامه‌های تلویزیون جهان در کنترل دولت بود و رادیوها و روزنامه‌ها حتی در ممالک دموکراتیک، تحت قید و بندهای بالقوه جدی دولت قرار داشتند. حتی در آمریکا، کمیسیون ارتباطات فدرال، کنترل دقیقی بر رسانه‌های الکترونیک اعمال می‌کرد که گاهی هم در جهت منافع خاص قرار داشت. در این کشور سه شبکه تلویزیونی بزرگ، ۹۰ درصد مخاطبان را در انحصار خود داشتند و اگر نگوئیم افکار عمومی را شکل می‌دادند، حداقل چارچوب‌های آن را تعیین می‌کردند. همه چیز در عرض یک دهه دگرگون شد. این دگرگونی تابع تحولات تکنولوژیکی بود. تنوع یافتن شیوه‌های ارتباطی، به هم پیوستن همه رسانه‌ها در یک متن گسترده‌تر دیجیتال، باز شدن راه برای رسانه‌های چندگانه متعامل و امکان‌ناپذیری کنترل امواج ماهواره‌ها که مرزها را درمی‌نوردید، با ارتباطات کامپیوتری از طریق خط تلفن، تمامی جبهه‌های سنتی نظارت دفاعی را قلع و قمع کرد.^۴

جریان باز اطلاعات و فرار مغزها

گسترش اطلاعات، موجب آگاهی توده‌های مردم - حتی در دورافتاده‌ترین نقاط جهان - نسبت به امکانات و زندگی بهتر در نقطه‌ای دیگر از جهان پیرامونشان شده است. مهاجرین گاهی در کشور میزبان، به نیروهای مخالف دولت متبوعشان تبدیل می‌شوند و در مواقعی با نفوذ در سیستم علمی، سیاسی و فرهنگی کشور پذیرنده، خصوصاً در کشورهای توسعه یافته - برخلاف میل آنها - اطلاعات علمی و فنی را که اساس برتری آنهاست، به کشورهای جهان سوم منتقل می‌کنند. این مهاجران در انتقال سرمایه‌ها از خارج به داخل کشورشان نیز نقش مهمی به عهده دارند.^۵

بین فعالیت‌های علمی فناوری اقتصادی و جریان اطلاعات، یک رابطه مستقیم وجود دارد؛ به این معنا که هر چه این فعالیت‌ها افزایش یابند؛ تولید، توزیع و مصرف اطلاعات افزایش می‌یابد و جریان اطلاعات رونق و سرعت می‌گیرد. اکنون کشورهایی جریان اطلاعات را در دست گرفته‌اند که فناوری پیشرفته را به لطف نیروهای زبده و متخصص خود در اختیار دارند. اطلاعات خام را مانند مواد اولیه از کشورهای در حال توسعه می‌گیرند و پس از پردازش سریع و دقیق، همان اطلاعات را در اختیار دیگر کشورها قرار می‌دهند و از این راه، هم جریان را به نفع خود هدایت می‌کنند و هم درآمد هنگفتی به دست می‌آورند. پس خروج نیروهای زبده کشورهای جنوب و

جریان آزاد اطلاعات در سطح ملی و بین‌المللی، نه تنها حق حاکمیت ملی را نقض کرده، بلکه باعث از بین رفتن حق حاکمیت افراد نیز شده است.



را در این زمینه (یعنی اطلاعاتی که بخشی از آن توسط نخبگان کشورهای در حال توسعه تولید شده است) اعمال می‌کنند.^۶

وقتی استعمار وارد حریم شخصیتان می‌شود

جریان آزاد اطلاعات در سطح ملی و بین‌المللی، نه تنها حق حاکمیت ملی را نقض کرده، بلکه باعث از بین رفتن حق حاکمیت افراد نیز شده است. اطلاعات مربوط به زندگی فرد، یک موضوع شخصی و خصوصی است. با توسعه و اشاعه کارت‌های پلاستیک اعتباری و بانکی که اکنون در سطح ملی و بین‌المللی رواج پیدا کرده است، داد و ستد و فعالیت‌های مالی و اجتماعی افرادی که از این گونه کارت‌های مالی و بانکی استفاده می‌کنند و توسعه شبکه‌های اطلاعاتی، تحت نظارت دولت‌ها و شرکت‌ها قرار گرفته است. کامپیوترهای بزرگ امروزی که در اختیار شبکه‌های اطلاعاتی قرار دارند، خصوصی‌ترین و شخصی‌ترین اطلاعات مربوط به افراد را جمع‌آوری کرده، به صورت ناقص در اختیار مؤسسات بازرگانی و یا حتی در اختیار دولت‌ها قرار می‌دهند. مثلاً همان کاری که دولت ایالات متحده آمریکا پس از حملات ۱۱ سپتامبر تحت عنوان مبارزه با تروریسم کرد و

اطلاعات افراد، شرکت‌ها، NGOها و مؤسساتی را که گمان می‌کند با افراد و گروه‌ها و یا حتی به زعم خود با دولت‌های تروریستی رابطه دارند، جمع‌آوری می‌کند و حتی دست به تحریم شرکت‌ها و دولت‌ها زده که از جمله آن‌ها، تحریم شرکت‌های روسی و چینی است که با ایران روابط تجاری و نظامی دارند. یا این که کاخ سفید، شرکت عظیم کامپیوتری «گوگل» را تحت فشار گذاشت تا لیست افراد و سازمان‌هایی را که به زعم خود تروریست و یا تروریست‌پرور هستند، در اختیار دولت قرار دهد. در این زمینه دولت نو محافظه‌کار بوش، لایحه‌ای را تقدیم‌کنگره کرد که به شنود مکالمات تلفنی شهروندان آمریکایی بپردازد. اینها نمونه‌هایی از دسترسی به اطلاعات

خصوصی است که توسط دولت‌ها انجام می‌شود.^۷

جنگ و فریب‌کاری رسانه‌ای در افکار عمومی

رشد تبلیغات روانی، در کنار جنگ فیزیکی ادامه دارد. آلمانی‌ها در جستجوی عوامل شکست خویش در جنگ جهانی اول برآمدند و دریافتند که با وجود ابزار مدرن تسلیحاتی، از اهرم‌های تبلیغاتی بی‌بهره بوده‌اند. در جنگ جهانی اول، هواپیماهای آمریکایی میلیون‌ها اعلامیه را میان جنگ‌جویان آلمانی و اتریشی پخش کردند. آمریکا در نبرد با ویتنامی‌ها نیز از شگردهای تبلیغاتی بهره جست. پیتر واتسون جامعه‌شناس انگلیسی در کتاب «تشنج افکار» می‌نویسد: «تنها در ماه مه ۱۹۶۸ میلادی، سیصد میلیون جزوه جنگ روانی روی سر مردم ویتنام ریخته شد». این در حالی است که مردم آمریکا با این که هر روز در تلویزیون‌های خود می‌دیدند دهکده‌های ویتنام با خاک یکسان می‌شود، ولی هیچ واکنشی نشان نمی‌دادند.

دست‌اندرکاران تبلیغات کوشیده‌اند با رسانه‌های گروهی، افکار عمومی را به طور غیر مستقیم به تسخیر درآورند و باورهای سیاسی، فلسفی، دینی و فرهنگی خود را جایگزین باورهای مخاطب سازند. جنگ رسانه‌ای؛ جنگ بدون خونریزی، جنگ آرام، جنگ نرم و جنگ بهداشتی تلقی می‌شود، جنگی که روی صفحه روزنامه‌ها، از میکروفون رادیوها، در صفحه نمایش تلویزیون‌ها و بر عدسی دوربین‌ها جریان دارد. پروفیسور حمید مولانا، استاد و مدیر بخش ارتباطات بین‌الملل دانشگاه واشنگتن دی سی، در مقاله‌ای با عنوان «جنگ روانی و فریب‌کاری رسانه‌ها» می‌نویسد:

«این شعار که مطبوعات، رکن چهارم مشروطیت و دموکراسی در جامعه است، اسطوره‌ای بیش نیست. کارکرد، کاربرد، و کارنامه مطبوعات و رسانه‌ها، با الگو، روش و اهداف آنها و با نظام سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی که در چارچوب آن عمل می‌کنند، رابطه دارد. برای مثال، در یک قرن اخیر، به طور کلی مطبوعات و رسانه‌های دنیا، جز در چندین مورد استثنایی، همواره در خدمت سلطه‌گران ملی و بین‌المللی بوده‌اند.»^۸

پی‌نوشت‌ها

۱. پروفیسور حمید مولانا، «استعمارفرانو به زیرساخت‌های اطلاعاتی نظر دارد» (سه‌شنبه ۸ اسفند ۱۳۸۳)،
۲. «نقش اطلاعات و ارتباطات در جهان امروز» (دوشنبه ۱۹ تیر ۱۳۸۵)، سایت رشد // <http://daneshnameh.roshd.ir>
۳. ابن‌اچ باگدیکیان، «انحصار نوین رسانه‌ای»، ترجمه علی رضا عبادتی، تهران، روایت فتح، ۱۳۸۵، ص ۸۴.
۴. مانوئل کاستلز، «عصر اطلاعات اقتصاد، جامعه و فرهنگ» (جلد ۲)، مترجم حسن چاوشیان، تهران، طرح نو، ۱۳۸۵، ص ۳۰۸.
۵. بهنام رضاقلی‌زاده، «اهمیت جریان آزاد اطلاعات» (۸ خرداد ۱۳۸۷)، سایت همشهری؛ مرکز تحقیقات و مطالعات رسانه‌ای <http://www.hccmr.com>
۶. مسعود بهمن‌آبادی، «جغرافیای فرار مغزها و تأثیر آن بر جریان اطلاعات» (۳۰ آذر ۱۳۸۶)، سایت آفتاب <http://www.aftab.ir>
۷. بهنام رضاقلی‌زاده، «اهمیت جریان آزاد اطلاعات» (۸ خرداد ۱۳۸۷)، سایت همشهری مرکز تحقیقات و مطالعات رسانه‌ای.
۸. علی ایلخانی‌پور و امید عبداللهی، «درآمدی بر جنگ رسانه‌ای: ابزارها و راهکارهای مقابله با آن»، قم، مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما، ۱۳۸۶، صص ۱۹-۱۳.



اشاره

قصه پر غصه دموکراسی غربی و پافشاری مدعیان این دموکراسی برای صدور آن به اقصی نقاط جهان، به یک ترازوی تبدیل شده است. این قصه هر چند به یک طنز تلخ تبدیل گردیده، اما در ورای آن می توان روی دیگر چهره دروغین غرب وحشی را به وضوح مشاهده کرد. غربی که امروزه داعیه انسان دوستی اش گوش فلک را پر کرده است، خود روزگاری پیشقراول توحش ننگین بود و امروزه سردمدار توحش مدرن شده است؛ توحش مدرنی که نمایش آن امروزه در عراق، افغانستان و سایر نقاط دنیا دیده می شود. تاریخ سیاه استعمار، گواهی می دهد که کشورهای به اصطلاح صلح طلب امروزی، چه جنایت‌هایی که در حق بشریت روا نداشته‌اند. جنایت‌هایی که بر سنگینی کتاب ننگین قرن‌ها استعمار افزوده است. اسپانیا، پرتغال، هلند، فرانسه، بریتانیا، روسیه و این اواخر ایالات متحده آمریکا و همه آنانی که در شمار استعمار می‌باشند، نمی‌توانند امروزه مدعی آزادی و برابری حقوق باشند، از صلح و پرهیز از جنگ سخن بگویند و از لزوم پرهیز از خون‌ریزی دم بزنند؛ چرا که آنان خود محکوم به ارتکاب همه جنایاتند. در طول تاریخ و در هر جنگ و نزاعی، رد پای استعمار دیده می‌شود تا به نوعی به مفهوم دموکراسی از نگاه آنان پی ببریم. راستی! آن‌ها از کدام دموکراسی سخن می‌گویند؟!



علی اکبر عالمیان



آن‌ها از کدام دموکراسی سخن می‌گویند؟!

□ روی دید — گ — رچ — ه — رة غ — رب

ترور ولیعهد = قتل ۱۰ میلیون انسان (!)
جنگ جهانی اول که از سال ۱۹۱۴ آغاز و سال ۱۹۱۸ به پایان رسید، یکی از بدترین نمایش‌های دُول غربی و سران استعماری در عرصه جهانی بود. این نمایش که در واقع نمایش ریخته شدن خون ۱۰ میلیون انسان و مجروح شدن ۲۰ میلیون نفر دیگر بود، تابلویی از ددمنشی و آدم‌کشی استعمارگران را در پیش چشم جهانیان قرار داد. این جنگ، بین گروه متفقین



شامل: امپراتوری بریتانیا، فرانسه، روسیه، ایتالیا، بلژیک، صربستان، مونته‌نگرو، یونان، پرتغال و رومانی از یک سو و دُول مرکزی شامل: آلمان، اتریش، مجارستان، عثمانی و بلغارستان از سوی دیگر واقع شده بود. هر چند از سال ۱۸۷۱ و پس از پایان جنگ فرانسه و پروس، با امضای معاهده ورسای، آرامش نسبی در منطقه اروپای به اصطلاح متمدن حکمفرما بود، ولی این آرامش در اوت ۱۹۱۴ به سر آمد و دوره‌ای که در تاریخ به «دوره صلح مسلح» معروف شده بود، با شلیک گلوله به ولیعهد اتریش پایان یافت و ماه عسل استعمارگران تاریخ، به جهنمی فراموش نشدنی تبدیل شد.

در ۲۸ ژوئن ۱۹۱۴، آرشییدوک فرانسوا فردیناند - Archiduc Francois Ferdinand ولیعهد اتریش، در شهر سارایه‌وو به دست شخصی از اهالی بوسنی - یعنی فردی از اتباع اتریش، اما اهل صربستان بر مبنای احساس ملی - به قتل رسید. قتل ولیعهد به بهانه‌ای جهت شعله‌ور شدن آتش اختلافات در اروپا مبدل شد و زمینه را برای فراهم شدن جنگی تمام عیار و به قولی جهانی مهیا ساخت. حکومت اتریش «همدستی غیرمستقیم» در سوء قصد را متوجه حکومت صربستان می‌کرد، زیرا سلاح قاتل از زرادخانه‌های بلگراد آمده بود. بعد از گذشت سه هفته، اتریش اولتیماتومی برای صربستان فرستاد و در آن، از جمله دیگر شروط، خواهان شرکت دادن مأموران پلیس اتریش در بازجویی عامل سوء قصد شد که به منظور یافتن همدستان وی، در بلگراد آغاز شده بود. حکومت صربستان این شرط را رد کرد و به دنبال آن، اتریش به صربستان اعلام جنگ داد. جنگ اتریش و صربستان موجب بروز جنگ میان اتریش و روسیه شد؛ چرا که حکومت تزار اعلام کرده بود که اجازه نخواهد داد «صربستان از پای درآید». با خبر بمباران بلگراد، روسیه فرمان بسیج محدود داد که تنها اتریش را هدف قرار می‌داد (۲۹ ژوئیه ۱۹۱۴)؛ اما چون آلمان، هم‌پیمان اتریش، از سی سال پیش اعلام کرده بود که «ادامه تدابیر نظامی روسیه» را تحمل نخواهد کرد، فردای آن روز، روسیه دستور بسیج عمومی را صادر کرد (۳۰ ژوئیه). به این ترتیب منازعه اتریش و روسیه مبدل به منازعه‌ای اروپایی شد. آلمان حالت «جنگی» اعلام کرد و در ۳۱ ژوئیه، اولتیماتومی برای روسیه فرستاد و در آن خواهان عقب‌نشینی در مورد اقدام‌های بسیج عمومی شد؛ در همین احوال، این کشور از فرانسه که از بیست و دو سال پیش هم‌پیمان روسیه بود، خواست تا در جنگ آلمان

و روسیه بی‌طرف بماند. حکومت فرانسه از پذیرش این درخواست خودداری کرد و هم‌زمان با حکومت آلمان، تصمیم به بسیج عمومی گرفت. اول اوت، آلمان به روسیه اعلان جنگ داد. دوم اوت، به رغم اساسنامه بین‌المللی بی‌طرفی که از بلژیک حمایت می‌کرد، آلمان با تهدید از این کشور خواست که به ارتش‌های آلمانی اجازه عبور دهد. با پایمال شدن بی‌طرفی بلژیک، بریتانیای کبیر تصمیم گرفت در کنار فرانسه و روسیه وارد جنگ شود، اما ایتالیا که از سال ۱۸۸۲ هم‌پیمان اتریش و آلمان بود، اعلان بی‌طرفی کرد. بدین ترتیب ترور یک ولیعهد، آتش زیر خاکستر را مشتعل کرد و به جنگی دامنه‌دار و جهانی تبدیل شد. جنگی که بیش از آن‌که معلول ترور یک ولیعهد باشد، معلول این عوامل سه‌گانه بود: ۱. دشمنی فرانسه با آلمان بر سر نواحی آلزاس و لورن که در سال ۱۸۷۱م از دست داده بود ۲. کشمکش روسیه و آلمان بر سر ناحیه بالکان، که روسیه برای دست یافتن به دریای مدیترانه و آلمان برای تسلط اقتصادی به شرق نزدیک، به آن نظر داشتند. ۳. رقابت شدید مستعمراتی و بحری آلمان و انگلستان. بدین طریق؛ استعمار و به ویژه غرب وحشی، به جنگی دست زد که کاملاً خانمانسوز بود. ترور ولیعهد جوان اتریش، خود عاملی شد تا نقاب از چهره غرب و شرق (روسیه و اقمار او) به کنار رود و





اوج رسید، اما پس از چندی، این دو کشور شروع به تجدید تسلیحات کرده و استقلال سایر قربانی‌های احتمالی کشورگشایی‌های دُول عضو محور، مخصوصاً لهستان را تضمین کردند و با اتحاد جماهیر شوروی، به منظور تشکیل یک گروه حافظ صلح، وارد مذاکره شدند، ولی این مذاکرات به جایی نرسید و در اوت ۱۹۳۹، اتحاد جماهیر شوروی، یک پیمان عدم تعرض با آلمان منعقد کرد. هیتلر که خواهان دانتزیگ و دالان لهستان بود، آزادی عمل یافت و اول سپتامبر ۱۹۳۹ به لهستان حمله کرد. دو روز بعد، فرانسه و انگلستان و تا ۱۰ سپتامبر، همه دومیونهای بریتانیا (جز ایرلند) به آلمان اعلان جنگ دادند. آلمانی‌ها که به طور برق‌آسا، کشورهای مختلف را به تصرف خود

صدور دموکراسی غربی زده شد. مردم هیروشیما در این تاریخ، اولین محموله دموکراسی غربی‌ها را دریافت کردند:

«یک بمب اتمی قوی با تلفات ۱۳۰ هزار نفری و تخریب ۹۰ درصد شهر». دومین محموله، اما سه روز بعد و در حوالی ظهر، این بار برای مردم ناکازاکی ارسال شد: «بمب اتمی این بار



درآوردند، عاقبت در پشت درهای ورود مسکو با دژ آهین مواجه شدند و این گونه بود که ارتش نازی که شعار فتح همه دنیا را سر داده بود، زمینگیر شد و در سال ۱۹۴۵ نیروهای متفقین به پیروزی رسیدند و این پیروزی که با تلفات میلیونی غیر نظامیان همراه بود، برگه دیگر بر کتاب قتلور جنایات کشورهای غربی افزود.

هیروشیما و ناکازاکی؛ جایی برای تجلی دموکراسی غربی

کتاب قتلور جنایات غربی‌ها به سرکردگی قدرت جدید استکباری؛ یعنی ایالات متحده آمریکا، تنها با پیروزی متفقین به پایان نرسید، بلکه جنایت‌بارتر از قتل عام میلیونی این جنگ، حمله اتمی به دو شهر مهم ژاپن بود، تا بدین صورت پرده جنایات غربی‌ها کامل تر شود. ساعت نه و ۱۵ دقیقه صبح ششم اوت ۱۹۴۵ میلادی، اولین جرقه

جنگی را موجب شود که میلیون‌ها کشته و زخمی در پی داشته باشد. این گونه شد که اولین جنگ جهانی به سبب نزاع درونی در میان استعمارگران، به آتشی فراگیر که همه ملت‌ها را دچار خُسران می‌کرد، تبدیل شد.

اخطاری که جدی گرفته نشد!

«اروپا هرگز روی صلح را نخواهد دید... مگر آن که مسئله یهودیان حل شود... بر روی کره زمین به حد کافی جا برای اقامت یهودیان وجود دارد... برای حل این مسئله فقط دو راه وجود دارد؛ اول این که یا باید اروپا و جهان در مقابل خواسته‌های من سر تعظیم فرود آورد و کلیه یهودیان را به جزیره متروکی بفرستند، یا این که با من به مقابله بپردازند که در آن صورت نیز نسل یهود نابود خواهد شد و نسل‌ها و ملیت‌های دیگر نیز از این نابسامانی سهمی خواهند گرفت...» این اخطار از سوی آدولف هیتلر، رهبر نازی‌های آلمان، بعدها به واقعیتی تلخ مبدل شد؛ واقعیتی که نتیجه آن جنگی سهمگین و پر تلفات بود. این جنگ که بعدها به جنگ جهانی دوم شهرت یافت، طی سال‌های ۱۹۴۵ - ۱۹۳۹ م، بخش وسیعی از اروپا و سایر ممالک را فرا گرفت و ده‌ها میلیون انسان بی‌گناه را گرفتار خوی برتری‌طلبی هیتلر و دیوانگانی از قبیل موسولینی و ... کرد. در یک سوی این جنگ، گروهی که بعدها با عنوان «متفقین» مشهور شدند و شامل کشورهای نظیر ایالات متحده، روسیه، فرانسه و بریتانیا می‌شد، در مقابل گروهی دیگر موسوم به «متحدین» با محوریت: آلمان، ایتالیا و ژاپن قرار گرفتند. شکل‌گیری این جنگ نیز بر اثر خوی برتری‌طلبی و چشم طمع به دیگر کشورها شکل پذیرفت.

پس از فتح حبشه و آلبانی به دست ایتالیا و مداخله آلمان و ایتالیا در جنگ داخلی اسپانیا (۱۹۳۹ - ۱۹۳۶) و حمله ژاپن به چین و الحاق اتریش و چک‌اسلواکی به خاک آلمان، جرقه‌هایی از جنگ فراگیر زده شد. دولت‌های انگلستان و فرانسه در مقابل این وقایع، سیاست معروف به «سیاست مسالمت‌آمیز» را پیش گرفتند که با انعقاد پیمان مونیخ در سال ۱۹۳۸ به

با تلفات ۷۵ هزار نفری». سال‌ها بعد در یکی از طبقات زیرین سازمان ملل متحد در نیویورک، یک بطری شیشه‌ای که در اثر حرارت بمب اتمی که بر سر مردم بی‌گناه ناکازاکی پرتاب و ذوب شده بود را در معرض نمایش گذاشتند. این شیشه در اثر حرارت شدید، شکل و فرم خود را از دست داده بود. نمایش این شیشه، بیان این نکته بود که پوست و گوشت و استخوان مردم نیز طبیعتاً در اثر شدت صدمات این بمب خانمانسوز به شدت سوخته و خاکستر شده است. این نمایش دموکراسی آمریکایی در ژاپن، هر چند با کشته و زخمی شدن ۲۰۰ هزار تن از مردم بی‌گناه همراه بود، اما تلفات آن در همین مقدار باقی نماند، بلکه تعداد زیادی از مردم ژاپن، بعدها بر اثر ابتلاء به سرطان ناشی از آن بمب‌های اتمی، جان خود را از دست دادند. این نمایش دموکراسی، ظهور قدرت جدیدی به نام ایالات متحده را خبر داد و یانکی‌ها نیز جهت تثبیت هژمونی برتری طلبی خود، فقط به این جنایت بسنده نکردند، بلکه جهت آنچه گسترش دموکراسی در جهان می‌خواندند، به جنایاتی دست زدند که ذکر چند نمونه از این دست جنایات بر ددمنشی مدعیان صدور دموکراسی صحه می‌گذارد:

۱. ویتنام: پس از بمباران اتمی هیروشیما و ناکازاکی، شاید بتوان وحشیانه‌ترین آدمکشی قرن توسط آمریکایی‌ها را در کشوری کوچک در قسمت جنوب شرقی آسیا به نام ویتنام دانست. تهاجم گسترده آمریکا به ویتنام با استفاده از ۵۴۰ هزار سرباز آمریکایی - که در نوع خود یکی از بزرگ‌ترین لشکرکشی‌ها در طول تاریخ به حساب می‌آید - حدود ۱۴ سال به طول انجامید تا بدین طریق به ادعای یانکی‌ها، دموکراسی در ویتنام حاکم شود. تعداد تلفات ارتش آمریکا در این جنگ خانمانسوز، بیش از ۲۱۱ هزار نفر اعلام شد و طبیعی است چندین برابر این تلفات

نیز، مردم ویتنام قربانی جاه‌طلبی‌های سران کاخ سفید شدند. از جمله اقدامات سیاه ارتش آمریکا در این جنگ، استفاده از یک نمونه بمب‌های شیمیایی محتوی مواد نارنجی رنگ به نام «اِجِنْت اورنج» «Agent Orange» بود که تاکنون نیز اثرات منفی خود را بر مردم ویتنام و حتی خود سربازان آمریکایی گذاشته است. هفتم ماه می سال ۱۹۷۵، در واقع پایانی ناکام بر صدور دموکراسی آمریکایی‌ها به ویتنام بود تا بدین ترتیب جهانیان از نتایج این صادرات آمریکایی مطلع شوند.

۲. گرانادا: کشور کوچک گرانادا در قاره آمریکا نیز در ۲۵ اکتبر ۱۹۸۳، طعم تلخ دموکراسی صادره از کاخ سفید را چشید. رونالد ریگان - رئیس‌جمهور وقت آمریکا - در حالی به قتل مردم ضعیف و فقیر گرانادا روی آورد که در همان زمان، کمی آن سوتر برای نجات دادن سه وال که در آب‌های یخ زده آلاسکا گیر کرده بودند، مرتباً با مسئولان آلاسکا تماس می‌گرفت تا از حال وال‌ها مطلع شود. او در حالی جهت نجات وال‌ها پنج میلیون و هشتصد هزار دلار هزینه کرد که مردم بی‌دفاع گرانادا در زیر چرخ دموکراسی آمریکایی له می‌شدند تا بدین طریق مشخص شود از نگاه یانکی‌ها، ارزش یک حیوان از انسان بیشتر است (!)

۳. فیلیپین: ساکنان جزایر فیلیپین، با استفاده از نوشته‌های هوزه رزال «Jose Rzal» و تحت رهبری امیلیو آگونالدو «Emilio Aguinaldo» خواستار استقلال کشور خود

که تحت استعمار اسپانیا بود، شدند. در سال ۱۸۹۸ میلادی، آمریکا در فیلیپین وارد جنگ با کشور اسپانیا شد و یک سال بعد این جزایر را از اسپانیا گرفت. مردم فیلیپین، کماکان به شورش مسلحانه خود برای یافتن استقلال ادامه دادند، ولی دولت آمریکا در طول سال‌های ۱۸۹۹ تا ۱۹۰۱ میلادی، این حرکت را سرکوب و استقلال‌طلبان را قلع و قمع و رهبر آنان را نیز دستگیر کرد. در بعضی کتب تاریخی آمریکا، این کشتار را بسیار زیاد و بی‌رحمانه نقل کرده‌اند و بعضی بر این باورند که تعداد این کشتار به بیش از ۲۰۰ هزار نفر بالغ شده است. ظلم و جور و سرکوب و غارت و جنایات آمریکا در این جزایر، کماکان ادامه دارد.

هر کجا جنگ است، پای آنان وسط است
در طول تاریخ و در تمام جنگ‌های معروف دنیا، پای استعمار در میان بوده است، تا بدین طریق چهره واقعی آنان مشخص شود. نه فقط جنگ جهانی اول و دوم، بلکه در سایر جنگ‌هایی که تلفات جانی زیادی در پی داشته، دست ننگین غرب وحشی دیده می‌شود. در این میان می‌توان به چند جنگ مهم اشاره نمود:

- ۱. جنگ اجتماعی یا جنگ ماری:** «مبارزه خونین متحدین ایتالیایی روم، برای به دست آوردن مزایای شامندی روم (۹۰ - ۸۸ ق.م.)»
- ۲. جنگ انتقال یا جنگ میراث «War of Devolution»:** «جنگی که لوئی فرانسه برای گرفتن هلند اسپانیا به راه انداخت (۱۶۶۸ - ۱۶۶۷ م.)»
- ۳. جنگ بارون‌ها «Barons War»:** «جنگ بین شاه و بارون‌ها در انگلستان (۱۲۶۷ - ۱۲۶۳)»
- ۴. جنگ تریاک «Opium War»:** «جنگ بین بریتانیا و چین (۱۸۴۲ - ۱۸۳۹)»
- ۵. جنگ داخلی آمریکا:** «جنگ خونین بین ایالات شمالی کشورهای متحد آمریکا با



ایالات جنوبی آن که با نام‌های جنگ سرپیچی، جنگ انفصال و جنگ استقلال جنوب نیز معروف می‌باشد. (۱۸۶۵ - ۱۸۶۱).

۶. جنگ داخلی انگلستان: «جنگ داخلی بین طرفداران چارلز و هواخواهان پارلمنت (۱۶۴۲ - ۱۶۴۶).

۷. جنگ دهساله: «جنگ

کوبایی‌ها با اسپانیا جهت رهایی کوبا از استعمار اسپانیا (۱۸۷۸ - ۱۸۹۸).

۸. جنگ سی ساله: «جنگ عمومی اروپا، که صحنه آن بیشتر در آلمان بود (۱۶۴۸ - ۱۶۱۸).

۹. جنگ شبه جزیره: «جنگ فرانسه در شبه جزیره ایبری بر ضد بریتانیا و نیروهای داوطلب اسپانیولی و پرتغالی (۱۸۱۴ - ۱۸۰۸).

۱۰. جنگ شمالی: «جنگ عمومی اروپا که پیش از همه، نواحی شمالی این قاره به ویژه سوئد را در بر می‌گرفت (۱۷۲۱ - ۱۷۰۰).

۱۱. جنگ صدساله: «عنوان جنگ‌های فرانسه و انگلستان در (۱۴۵۳ - ۱۳۳۷).

۱۲. جنگ‌های اروپایی انقلاب فرانسه: «جنگ عمومی اروپایی که در نتیجه انقلاب فرانسه، سبب وحشت سلاطین و اشراف و روحانیون ممالک اروپا از نشر افکار انقلابی بین طبقات پایین در گرفت (۱۸۰۲ - ۱۷۹۲).

۱۳. جنگ‌های صلیبی: «نام رشته جنگ‌هایی که مسیحیان اروپا بین قرون ۱۱ و ۱۳م به منظور گرفتن اورشلیم (بیت‌المقدس) از مسلمین، انجام دادند.

این جنگ‌ها سند متقنی بر نادرستی ادعای استعمارگران در صدور دموکراسی و انسان دوستی است؛ چرا که آنان اعتقاد به دموکراسی ندارند.

این غرب وحشی و وحشی

حکایت دموکراسی صادراتی غربی‌ها، فقط منحصر به راه اندازی جنگ‌های خونین نیست، این فقط بخشی از ابعاد این قصه تلخ است. در روی دیگر سکه



می‌توان تجلی دموکراسی غربی را در ساقط کردن حکومت‌های مردمی و روی کار آوردن دیکتاتورهای جای گرفته در قدرت و مسحور در تباهی، به روشنی مشاهده کرد. دیکتاتورهایسی نظیر پینوشه در شیلی، عیدی امین در اوگاندا، میلوشویچ در صربستان، صدام حسین در عراق و

... با چراغ سبز غرب وحشی بر سر کار آمدند و پس از آن که توسط همین مدعیان دروغین دموکراسی به انواع سلاح‌های غیرمتعارف و حمایت‌های پیدا و پنهان آنان مجهز شدند و در نتیجه به قتل عام میلیون‌ها تن از هموطنان خود و سایر

ملل دنیا پرداختند، توسط دوستان سابق خود یعنی غربی‌ها از صحنه سیاست محو شدند. بر اثر همین حمایت‌ها، چه بسیار انسان‌های آزادیخواهی که از دم تیغ غرب وحشی



وحشی گذشتند. سالوادور آلنده و ارنستو چه گوارا از منطقه آمریکا، عمر مختار از منطقه آفریقا، رئیس علی دلواری، امیر کبیر، کوچک‌خان جنگلی از ایران و صدها آزادیخواه دیگر، قربانی همین دموکراسی صادراتی غربی‌ها شدند. بر این کارنامه سیاه، باید جنگ‌های طولانی و قومیتی که در بسیاری از کشورها از جمله رواندا و کامبوج اتفاق افتاد و محصول آن قتل عام میلیون‌ها انسان بی‌گناه بود را نیز افزود تا دموکراسی دروغین دنیای غرب بهتر شناسانده شود.

گستره جنایات و خونریزی آمریکایی‌ها تمام دنیا را در بر گرفته است. امروزه در هر نقطه از دنیا، اثرات سوء صدور دموکراسی آمریکایی دیده می‌شود. پاناما، هائیتی، زبیر، سودان، لیبی، عراق، ایران، افغانستان، چین، کلمبیا، السالوادور و ده‌ها کشور بزرگ و کوچک جهان، طعم تلخ دموکراسی غربی را چشیده‌اند.

منابع و مآخذ:

۱. پیرنون، جنگ جهانی اول، مترجم: عباس آگاهی، انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۶۹.
۲. فرانکو باندینی، جنگ دوم، سعید کنعانی، انتشارات کانون معرفت، تهران، بیتا.
۳. دویوبی تسرور نوبت، تاریخ جنگ‌ها، مترجم: پیروز ایزدی، انتشارات: مؤسسه مطالعات دفاعی و امنیتی دافوس، تهران، ۱۳۸۱.
۴. سیدهاشم میرلوحی، آمریکا بدون نقاب، انتشارات کیهان، تهران، ۱۳۸۰.